

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۷، شماره ۶۴، تابستان ۱۴۰۴، صص ۹۸-۱۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۷

(مقاله پژوهشی)

DOI:

معنای «هستی» از نگاه عطار در منطق الطیر (با تأکید بر دیدگاه مارتین هایدگر)

نعمیه محبی^۱، دکتر محمد خسروی شکیب^۲، دکتر علی حیدری^۳

چکیده

هایدگر از فیلسوفان دنیای مدرن غرب است که اندیشه‌هایش را بر این مبنا استوار کرده است که معنای هستی چیست؟ از نگاه او فلسفه به دلیل توجه به «وجود» و غفلت از معنای «وجود» و همچنین دنیای مدرن با زیر سلطه درآوردن «هستی» برای انسان، معنا را از دست آدمی ربوده‌اند. هایدگر راه چاره را فراموشی فلسفه مابعدالطبیعه و نقد علم مدرن دانسته و جستجوی حقیقت «وجود» را تنها راه ایجاد معنا برای هستی می‌داند. عطار نیز در آثارش، دغدغه «وجود» شناختی دارد. سالک عطار همانند «دازاین» اصیل در اندیشه هایدگر، می‌کوشد تا به معنای هستی دست یابد. عدم توجه به «وجود»، تأکید بر درک معنای «وجود»، منحصر بودن، در راه بودن و مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی، از مهم‌ترین ویژگی‌های سالک در منطق الطیر عطار است که با خصوصیات «دازاین» اصیل در اندیشه هایدگر همخوانی دارد. عطار مانند هایدگر، مشاهده و تجربه از طریق سلوک عرفانی را تنها راه رسیدن به معنای «وجود» می‌داند. رسیدن «سی مرغ»، به صورت نمادین به حضور سیمرغ، نشانی از راه درک حقیقت «وجود» است. سالک به دلیل در «جهان بودنش» و رویارویی با مرگ، توانایی جستجوی حقیقت وجود را دارد. مرگ به او می‌آموزد که در هستی محدود خود برای رهایی از دلهره و اضطراب نابودی، باید کنش‌هایی اصیل را خود انتخاب کند تا به درک معنای «وجود» دست یابد. این نوشتار قصد دارد از نظریه «دازاین» و «معناشناسی» هایدگر استفاده کند تا به صورت کیفی و با شیوه تحلیل و توصیف، به جستجوی معنای «وجود» در شعر عطار بپردازد.

کلیدواژه‌ها: عطار، هایدگر، وجود، شهود، دازاین.

^۱ دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.

naimehmohebbi8@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. (نویسنده مسؤول)

khosravi.m@lu.ac.ir

^۳ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.

heydari.a@lu.ac.ir



مقدمه

مارتین هایدگر، اندیشمند و فیلسوف آلمانی معاصر، توانسته راهی برای دست یافتن به معنای هستی ارائه دهد. او با تکیه بر مرگ آگاهی، لزوم وجود معنا در زندگی را مورد تأکید قرار داده و با زیر سؤال بردن سنت فلسفه مابعدالطبیعه و علم مدرن، به این نتیجه رسیده که غفلت فلسفه و علم از توجه به حقیقت «وجود»، سبب حذف و یا تقلیل معنا از بطن زندگی شده است. محصول چنین دیدگاهی، حذف خدایان و عوالم قدسی از زندگی بشر و بی معنا شدن هستی و همچنین دلهره و اضطراب هستی شناسیک است. هایدگر رمز دست یابی به معنای هستی را در درک معنای «وجود» دانسته و دازاین را به عنوان تنها وسیله دست یابی به حقیقت وجود معرفی کرده است. ویژگی هایی که دازاین از آن ها بهره می گیرد تا به معنای وجود راه یابد شباهت فراوانی با خصوصیات سالکان دارد که در متون عرفانی نقش ایفا می کنند. عطار و اندیشه های عرفانی او در منطق الطیر نمونه بارز این نوع دیدگاه است. عطار در منطق الطیر تلاش می کند تا مسیری را طراحی کند که شناخت و فهم سالک را تا تبدیل شدن به یک انسان کامل یا همان دازاین مورد نظر هایدگر، ممکن گردد. هفت وادی شناخت در نظرگاه عطار عبارتند از طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا. عطار کوشش کرده است تا نشان دهد که کمال معرفت در گرو گذار از این هفت مرحله است. در این مسیر است که سالک در معرض احوالی متعدد و متفاوت قرار می گیرد که فهم و شناخت او را تحت تاثیر قرار می دهد. احوالی چون مراقبه، محبت، رجا، شوق، انس، اطمینان و مهمتر از همه مشاهده و یقین در تکامل فهم و شناخت معنای هستی در نزد سالک اهمیت زیادی دارد.

در ادامه تلاش می شود تا اندیشه هایی از عطار که در ارتباط و پیوستگی با معنای هستی و همچنین در همسویی و همخوانی با جریان فلسفی عصر حاضر در شاخه فلسفه قاره ای هستند، مورد تحلیل قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در مورد عطار و آثارش، پژوهش های کم و کیفی فراوانی انجام شده است. خان محمدی و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله «وجودشناسی در اندیشه عرفانی عطار» به واکاوی مفهوم وجود از نظر عطار پرداخته و در نهایت بر مبنای آثار عطار نشان داده که عطار به وحدت وجود قایل بوده است. در این مقاله به ارتباط اندیشه های هستی شناختی مورد نظر عطار با آراء موجود در غرب

هیچ اشارت و یا دلالتی وجود ندارد. گشتاسبی و جمشیدی (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی تطبیقی مؤلفه‌های هستی‌شناسی در شعر حلاج و عطار» به تحلیلی تطبیقی از مفاهیم هستی‌شناسانه در اشعار حلاج و عطار پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که هستی‌شناسی این دو عارف مبتنی بر نگاهی وحدت وجودگرایانه است. کریمی حاجی خادمی (۱۳۹۹) در مقاله «مؤلفه‌های هستی‌شناسیک هایدگر در شعر فروغ فرخزاد» سعی کرده تلقی فروغ از معنای زندگی را بررسی کند و انطباق آن را با نظریه هایدگر نشان دهد. صوفیانی (۱۳۹۸) در پایان نامه‌ای با موضوع «اندیشه و هستی نزد پارمنیدس بر اساس روایت هایدگر» کوشیده است شعر تعلیمی پارمنیدس را بر اساس مؤلفه‌های اندیشه هایدگر مورد بررسی قرار دهد و رهیابی به معنای وجود را در آثار او با نظریه هایدگر تطبیق دهد. اکبریان و زمانی‌ها (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی تطبیقی آراء ملاصدرا و مارتین هایدگر» به امکان وجودشناسی پرداخته‌اند و به این سؤال از دیدگاه ملاصدرا و هایدگر پاسخ داده شده است که آیا معرفت اشیاء از طریق وجودشناسی امکان دارد و انسان می‌تواند به حقیقت وجود دست یابد؟ صادقی شهیر و مشتاق مهر (۱۳۹۰) نیز در مقاله «مرگ اندیشی و زوال در شعر فروغ» به این نتیجه دست یافته‌اند که مرگ‌اندیشی مؤلفه اصلی اندیشه هایدگر در راه‌یابی به معنای وجود هستند. باید گفت که سایه و نفوذ تفکر وحدت‌وجودی بر اغلب پژوهش‌هایی که به موضوع وجود و معنا در آثار عطار پرداخته‌اند، وجود دارد. پژوهش پیش‌رو تلاش کرده است تا همخوانی و پیوستگی تفکرات معنامدار و وجودگرایانه عطار با فلسفه غربی مورد نظر هایدگر مورد تحلیل و تفسیر مجدد قرار گیرد. این مقاله، هرچند به صورت محدود، می‌تواند گسست معرفت‌شناختی مترتب بر هستی‌شناسی و معناگرایی مورد نظر فلسفه غرب و شرق را از نظرگاه عطار و هایدگر مرتفع کند.

روش تحقیق

این پژوهش کیفی به شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی معنای هستی منطبق با اندیشه هایدگر، در منطق الطیر عطار می‌پردازد. بدین منظور، ابتدا اندیشه هایدگر درخصوص درک معنای هستی به دقت مطالعه شده و در ادامه بن مایه جاری در منطق الطیر مبتنی بر درک حقیقت وجود، بر اساس شاخص‌های اندیشه هایدگر مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

مبانی تحقیق

فلاسفه معاصر بر این باورند که زندگی انسان در دنیای مدرن، خالی از معنا است. انسان برای

جستن معنایی برای هستی به آغوش مابعدالطبیعه می‌گریزد و چون نمی‌تواند معنایی در آجا بیابد به ارزش‌های دنیای مدرن و علم و تکنولوژی آن پناه می‌برد، اما آنجا نیز دستان او خالی از معنا است. مارتین هایدگر (Martin Heidegger) (۲۶ سپتامبر ۱۸۸۹ - مرگ ۱۹۷۶) از پرآوازه‌ترین فیلسوفان آلمانی است که سعی کرده به این دغدغه بشر امروزی پاسخ دهد. (ر.ک: دیویس تونی، ۱۳۹۴: ۱۷۵) درک حقیقت «وجود»، دغدغه هایدگر برای یافتن معنای هستی است. در تاریخ فلسفه غرب، پارمنیدس اولین کسی بود که سعی کرد واژه «وجود» را تعریف کند. از نگاه او وجود می‌تواند به معنی «آنچه هست»، تعبیر شود. وجود از دید وی به عنوان اصیل معرفی می‌شود. (ر.ک: بختیاری، ۱۳۹۵: ۱۰۵) این «هست»، مقرب‌ترین به آدمی است و این نزدیک بودگی برای او، از همه دورتر باقی می‌ماند. (Richaedson, 1962p:61) هایدگر براساس این تعریف از وجود، مطالعاتش را بر پرسش از معنای هستی پیریزی کرد و برای دستیابی به پاسخی متقن برای سؤال «معنی هستی چیست؟» ابتدا تلاش فلاسفه در عصر بعد از سقراط و به دنبال آن دنیای مدرن را مورد نقد قرار داد. از نگاه هایدگر، فلسفه در سنت مابعدالطبیعه از یافتن معنایی برای هستی، ناکام ماند. وی بر این بود که سنت متافیزیکی غرب از سقراط بدین سو، همواره به تحلیل موجود پرداخته است. در واقع در این سنت، ارتباط بین انسان و هستی تنها در چارچوبی مفهومی و منطقی فهم شده و همین امر طرح تسلط انسان بر جهان را موجب شده است. در سنت متافیزیکی غرب، انسان جدا از جهان است. انسان درصدد درک جهان است تا بر آن استیلا یابد، اما هایدگر، انسان را به عنوان در «جهان‌بودن» تعریف کرد؛ یعنی انسان مستحیل در هستی است و بین انسان و هستی، تنها رابطه‌ای مفهومی مبتنی بر تعقل برقرار نیست، بلکه از رابطه‌ای وجودی و مبتنی بر شهود نیز می‌توان سخن گفت. رابطه مبتنی بر عقل صرفاً به «موجود» پرداخته در حالی که ارتباط وجودی راه به سوی وجود می‌گشاید. از نظر هایدگر درک معنی «وجود» مقدم بر «موجود» است. (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۴: ۱۶) هایدگر معتقد است ما برای رسیدن به حقیقت «وجود»، ناگزیریم از غفلت سنت فلسفی غرب در این خصوص عبور کنیم و تنها راه عبور کردن از این غفلت، چشم‌پوشی کردن از سنت متافیزیک و مابعد‌الطبیعه از سقراط بدین سو است. چون محصول مابعدالطبیعه، معرفتی مفهومی و اکتسابی است و در واقع به منزله ابزاری است که فرصت اندیشیدن به «وجود» را از دست می‌رباید. (ر.ک: پروتی، ۱۳۷۳: ۸۷) او علاوه بر نقد فلسفه بعد از سقراط، به ناکارآمدی مدرنیته در راه-

یابی به معنای هستی اذعان می‌کند و در مقاله «عصر تصویر جهان»، علم مدرن، تکنولوژی، انتقال هنر به حوزه مسایل زیباشناختی، تعبیر کوشش‌های انسان به عنوان فرهنگ و در نهایت زوال خدایان را محصول دنیای مدرن می‌داند. (ر.ک: هایدگر، ۱۳۷۹: ۴۰) هایدگر در مقاله «پرسش از تکنولوژی»، تکنولوژی را یاری‌گر علم مدرن می‌داند. او عملکرد تکنولوژی را تعبیر به نوعی تعرض می‌کند؛ تعرضی که سعی می‌کند طبیعت را به عنوان منبع انرژی برای آدمی ذخیره کند. (ر.ک: هایدگر، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۵) نتیجه این نگرش، افزونی بیش از پیش تمتعات مادی، تخریب طبیعت و ساخت دنیایی مصنوعی است. (ر.ک: همان: ۲۱) در چنین جهانی، نمی‌توان خبری از خدایان و عوالم قدسی داشت. به دیگر سخن، بی‌معنایی بر آن حاکم شده و عالم متعالی بی‌رنگ شده است. (ر.ک: پروتی، ۱۳۷۳: ۱۳۶-۱۳۷) حال سؤال این جاست که هایدگر، چگونه می‌خواهد معنایی برای «وجود» تعریف کند و بدان دست یابد؟ او برای این منظور، دازاین (Dasein) را به جهان اندیشه معرفی می‌کند. دازاین، همان انسانی است که به دلیل در «جهان‌بودن» و «رو به مرگ بودن»، توانایی دست‌یابی به حقیقت «وجود» را دارد. هایدگر معتقد است انسان منحصر به فردترین موجودی است که از راه معرفت هستی، می‌تواند به حقیقت وجود دست‌یابد. (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۴: ۲۲۶) چون انسان علاوه بر این که وجود دارد، شایستگی این را هم دارد که از خود بپرسد کیست و چه مسؤولیتی دارد. (ر.ک: مک کواری، ۱۳۷۶: ۴۱). انسان منهای جهان، معنایی ندارد. تنها اوست که می‌داند که وجود دارد. (ر.ک: هایدگر، ۱۹۸۷: ۴۱) ویژگی او حضور تصادفی وی در جهان است. بدون این که کسی از او اجازه بگیرد، او را در جهان پرتاب کرده‌اند. (ر.ک: مگی، ۱۳۷۴: ۱۲۹) از نظر هایدگر دازاین کامل نیست ولی چند ویژگی اصلی دارد؛

الف- چیستی دازاین در گرو صیورورت اوست.

ب- وجود دازاین بر ماهیت او تقدم دارد.

ج- دازاین ماهیتش را مسیر بودنش، شکل می‌دهد.

د- دازاین با بهره‌گیری از امکان‌های وجودی خود، توان این را دارد که چیستی خود را رقم بزند.

به طور کلی می‌توان گفت که «ماهیت دازاین در حقیقت وجود او پنهان است». (Heidegger, 1926: 67-68) دازاین از وجه بنیادین به دو شاخه تقسیم می‌شود: دازاین اصیل و

ناصیل. نوع رویارویی دازاین با مرگ، اصالت و عدم اصالت آن را مشخص می‌کند. (Heidegger, 1992: 294) دازاین اصیل، مرگ‌آگاهی دارد. دازاین اصیل، مرگ را بخشی از حقیقت «وجود» می‌داند و خوب آگاه است که با مرگ دازاین، همه امکان‌هایی که برای او وجود داشت، دیگر وجود نخواهد داشت. (ر.ک: کالینز، ۱۳۸۴: ۸۲) مرگ، علاوه بر این که پایان گرفتن دازاین را در جهان اعلام می‌کند، گذرا بودن هستی را هم برای انسان تفسیر می‌کند. (ر.ک: نقیب زاده، ۱۳۹۹: ۲۱۲) اگر دازاین، مرگ را به عنوان واقعیت هستی بداند و گذرا بودن هستی را با تفطن به رویداد مرگ دریابد، به مرگ آگاهی دست یافته است. در حالی که اگر دازاین از مرگ بگریزد، اصالتش خدشه‌دار شده و در ردیف دازاین ناصیل قرار می‌گیرد. (ر.ک: عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۳۰) تفاوت اصلی نگرش هایدگر نسبت به مرگ با عارفان اسلامی و به‌ویژه عطار در آن است که در فلسفه هایدگر، زندگی و جهان با مرگ برای انسان تمام شده و امکان‌های وجودی دازاین با مرگ به نهایت خود می‌رسند. این در حالی است که در عرفان اسلامی، زندگی پس از مرگ نیز تداوم داشته و امکان‌های فراروی انسان بی‌نهایت است. هایدگر وضعیت دازاین را وضعیتی مبتنی بر امکان‌های موجود در همین زندگی مطرح می‌کند. در چنین وضعیتی، هر فردی این مسئولیت را بر عهده خواهد داشت که برای خود از میان امکان‌های وجودی‌اش در زندگی، هدفی انتخاب کند. (ر.ک: گوته، ۱۳۹۰: ۱۶۹) این انتخاب و تعیین هدف، در گرو این باور است که دازاین در جهان ماندگار نیست. اگر انسان باور کند که جاودانه است، هرگز به «انتخاب» نمی‌اندیشد. (ر.ک: یانگ، ۱۳۹۰: ۲۳۷) هدفی که دازاین اصیل در هستی انتخاب می‌کند مبتنی بر معیارهای بیرونی نیست؛ بلکه این ماهیت اوست که ارزش‌آفرینی می‌کند. (ر.ک: گنجی، ۱۳۹۲: ۱۸۷) دازاین اصیل بر اساس اراده خود، انتخاب کرده و طرح‌اندازی می‌کند. در غیر این صورت باید براساس خواست و اراده دیگران انتخاب کند که در این صورت به مرزهای دازاین ناصیل وارد می‌شود. بعد از مرحله انتخاب، دازاین اصیل «تمرکز» می‌کند. یعنی در می‌یابد که فرصت زندگی برای او محدود است. در این فرصت محدود، مختار است که رفتارش را انتخاب کند. تمرکز بر این مسأله به او می‌آموزد که امکانات عرضی را کنار بگذارد و از امکان‌های اصیل خویش بهره ببرد. در این جاست که هدفی برای خود تعریف می‌کند، هدف‌دار بودن به او معنا می‌بخشد و زندگی‌اش را سرشار معنا می‌کند. به عبارتی، دازاین خود ایجادکننده «معنا» می‌شود. (ر.ک: عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۴۱)

هایدگر معتقد است با تفکری حساب‌گر، نمی‌توان به درک وجود نائل شد. تنها راه درک حقیقت وجود، معرفت شهودی است. او در کتاب «هستی و زمان»، اذعان می‌دارد که بنیان هر شناخت اصیلی، شهود است. (ر.ک: اکبریان و زمانی‌ها، ۱۳۹۰: ۱۴۳) هایدگر ایجاد ارتباط بدون واسطه با شیء جزئی را شهود می‌نامد. (ر.ک: همان: ۱۴۴) در تعریفی ساده‌تر، شهود از نظر هایدگر یعنی درک و فهم بدون واسطه جهان یا به عبارت دیگر یعنی از بین رفتن فاصله بین انسان و هستی و داشتن ارتباطی وجودی با هستی که منجر به یگانگی بین انسان و هستی می‌شود و درک وجود اصیل را امکان‌پذیر می‌سازد. معرفت بر پایه شهود، یعنی به «وجود» این امکان داده شود تا خود را به عنوان یک وجود مطلق، آن گونه که هست، نشان دهد. این اندیشه، تشابهات برجسته هایدگر با شاعران عارف، از جمله شیخ فریدالدین عطار را آشکار می‌کند.

بحث

عطار در منطق الطیر سفری را می‌آغازد که هدفش جستجوی «وجود» است. در این مثنوی «سی‌مرغ» برای رسیدن به سیمرغ سفری آغاز می‌کنند. (ر.ک: شعاعی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۷۵) عطار، جمعیتی از مرغان را به شیوه‌ای نمادین فراهم می‌آورد تا در سفری پرمخاطره به حقیقت «وجود» راه یابند. هدف سفر مرغان در این اثر، رسیدن به سیمرغ است و سیمرغ نماد حقیقت «وجود» است: «سیمرغ مقام وحدت ذات حق است.» (تاج الدینی، ۱۳۸۸: ۵۷۴) «وجود» در اندیشه عطار، همان هستی واحد و وجود مطلق است که عالم از آن تکثیر پیدا کرده و در روایت وی، به صورت نمادین، سیمرغ نام گرفته است:

به آخر ز تمکین الله و بس گشت چندین مرغ هر دم آشکار
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۱)

این «وجود»ی که عطار از آن سخن می‌گوید، حقیقت نابی است که بر همه عیان است، اما کسی توان درک آن را ندارد:

ای دریغا هیچ کس را نیست تاب دیده‌ها کور و جهان پر ز آفتاب
(همان: ۴۰)

این پیدای ناپیدا، از نگاه عطار، خدایی است که هستی عالم از اوست:
ای خدای بی‌نهایت جز تو کیست چون توئی بی‌حد و غایت جز تو چیست

(همان: ۳۵)

می‌توان در این اشعار، دغدغه عطار برای جستجوی وجود را حس کرد. او پرسش از هستی را همان طلبی می‌داند که آدمی را به تفکر درباره «وجود» فرامی‌خواند (ر.ک: اکبرزاده و درویش ۱۳۸۲: ۱۴۳) و معنای زندگی را برای آدمی رقم می‌زند. هایدگر معنای زندگی را در کشف وجود و درک حقیقت آن می‌داند، همان اندیشه‌ای که شیخ عطار آن را از زبان هدهد در بیت زیر بیان می‌دارد:

گر نشان یابیم از او کاری بود ورنه بی او زیستن عاری بود

(همان: ۴۱)

عطار بسان هایدگر، بر آن است تا نارضایتی خود از عدم توجه به مسأله «وجود» را در اشعارش بیان دارد. در شعر عطار، می‌توان سیمای انسانی را مشاهده کرد که دلبسته دنیای مادی است و عطار پیوسته او را می‌نکوهد. از نگاه او، چنین انسانی ناتوان از درک وجود است. انسان دنیامدار، در اندیشه عطار، شبیه تصویر انسان مدرنی است که در جهان معاصر، فقط به «موجود» می‌اندیشد. به دنبال تمتعات مادی است و قصد دارد هستی را تحت تصرف خود درآورد:

بسته مردار دنیا آمدی لاجرم مهجور معنی آمدی

(عطار، ۱۳۷۴: ۴۸)

عطار در راستای تبیین این تفکر، مرغانی را به طور نمادین برمی‌گزیند که در این سفر از آنان خواسته می‌شود به سوی سیمرخ حرکت کنند. هر یک از این شخصیت‌های نمادین، مثالی از انسان‌هایی هستند که در اندیشه هایدگر فقط به «موجود» می‌اندیشند و قصد دارند طبیعت و هستی را کشف و آن را تحت تسلط خود درآورند. (ر.ک: هایدگر، ۱۳۷۳: ۱۱) در نگاه چنین انسانی، تمایل به ذخیره منابع هستی فراوان است، خبری از عوالم قدسی نیست و بی‌معنایی بر آن حکم می‌راند. (ر.ک: پروتی، ۱۳۷۳: ۱۳۶) بلبل نمونه‌ای از این افراد است. او نماد عاشق است. عاشقی که توجه مطلق به موجودی به نام معشوق دارد و از درک وجود غافل است:

چون کند معشوق من در نوبهار مشک بوی خویش بر گیتی نثار

من پردازم خوشی با دوام حل کنم بر طلعت او مشکلم ...

من چنان در عشق گل مستغرقم کز وجود خویش محو مطلقم

(همان: ۴۲-۴۳)

طوطی سر آن دارد تا به آب حیات دست یابد. او نیز به جای توجه به «وجود» به حفظ «موجود» توجه دارد:

خضر مرغانم از آنم سبز پوش بوک دانم کردن آب خضر نوش
(همان: ۴۵)

به همین ترتیب، مرغان دیگر نیز در گفتگوهای خود، بخشی از غفلت آدمی نسبت به «وجود» را تبیین می‌کنند. عطار در لابه لای عذر این مرغان درخودداری از جستجوی «وجود»، بنا دارد نگرش انسان دنیا مدار را زیر سؤال ببرد. طاووس، دغدغه رسیدن به بهشت را دارد (ص: ۴۶)، کبک به دنبال گوهر است (ص: ۵۰). همای دل در گرو خسروان دارد (ص: ۵۲). باز غرق در صورت است (ص: ۵۴). بوتیمار آرزوی آب را دارد (ص: ۵۵). کوف نیز به دنبال ویرانه و گنج نهفته در آن است (ص: ۵۷). تأمل در مطالبات مرغان، نشان می‌دهد که همه این شخصیت‌ها به طور نمادین، توجه به «موجود» و غفلت از معنای «وجود» را به نمایش می‌گذارند و درصددند به نحوی، هستی را تحت تصرف خود درآورند:

من نیم در عشق او مردانه‌ای عشق گنجم بایسد و ویرانه‌ای
(عطار، ۱۳۷۴: ۵۷)

لذا از جستجوی «وجود» سرباز می‌زنند، چون مشغول توجه به «موجود» هستند. در راستای این هدف، همای خطاب به هدهد بیان می‌دارد که جستجوی سیمرغ کار او نیست، در واقع از یافتن «وجود» سرباز می‌زند:

کی شود سیمرغ سرکش یار من بس بود خسرو نشانی کار من
(همان: ۵۲)

عطار در درک حقیقت وجود، به وحدت وجود می‌رسد. از نگاه او «وجود» یکی است و موجودات عالم بازتابی از وجود او هستند. او با بهره‌گیری هنرمندانه از صنعت جناس و با آوردن دو واژه «سی‌مرغ» و «سیمرغ»، در عین اینکه درک حقیقت وجود را به عنوان معنای هستی مطرح می‌کند، فانی «سی‌مرغ» در «سیمرغ» را نیز نمادی برای بیان وحدت وجود در نظر می‌گیرد:

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت
روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند

(همان: ۱۶)

آنچه مرز بین افکار هایدگر و عطار را مشخص می‌کند، اعتقاد عطار بر خدا به عنوان حقیقت وجود است، در حالی که برای هایدگر خدا در مرکز توجه نیست. عطار، «وجود» را همان خدایی می‌داند که اصالت دارد و موجودات هستی بازتابی از این «وجود» هستند. نظریه وحدت وجود عطار در راستای تبیین این مهم است که خدا همان وجود واحد است و موجودات بازتابی از این وجودند. به عبارتی فقط یک «وجود» هست و بین خالق و مخلوق فاصله‌ای نیست. جهان هستی بازتابی از وجود حق است و جدا از خدا نیست. بلکه عین خداست که به صورت جهان هستی جلوه‌گر شده است. (ر.ک: پاکدل، ۱۳۹۲: ۲۲۹) وادی توحید در منطق الطیر این اندیشه عطار را بیان می‌کند: «پدیده‌های هستی همگی به یک منشأ و یک اصل می‌رسند و همه به سوی او در حرکت هستند.» (فروغی و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۲۷)

صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۶)

این در حالی است که هایدگر از حقیقت واحدی سخن می‌گوید که نه خداست و نه هیچ. «یکی از انتقاداتی که متوجه هایدگر شده مشخص نبودن موضع او در برابر وجود خدا در معنا بخشی به زندگی است. هایدگر در اندیشه‌هایش برای امور مذهبی و امور معنوی برای زدودن بی‌معنایی در زندگی جایگاهی قائل نیست. (ر.ک: عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۴۲) از نگاه هایدگر تنها دازاین است که وجود دارد. (ر.ک: هایدگر، ۱۹۸۹: ۴۱) این اندیشه هایدگر در وجود سالک نمایان می‌شود. عطار برای نشان دادن چهره دازاین اصیل و به تعبیری، سالک واقعی، به ترسیم شخصیت نمادین سی‌مرغی می‌پردازد که توانایی درک معنای وجود را دارند. ویژگی این سالکان به قرار زیر است:

الف- در راه بودن و صیروت: هایدگر معتقد است دازاین پیوسته در مسیر رشد، حرکت می‌کند. او کامل و نهایی نیست. ماهیت او ثابت نیست و این مسیر است که هویت او را تکامل می‌بخشد. او در طی مسیر با بهره‌مندی از امکاناتش، قدم به سوی تکامل برمی‌دارد. (Heidegger, 1926: 66) برجسته‌ترین اندیشه عطار در شباهتش به تفکر هایدگر، در این خصوص ظاهر می‌شود. عطار هفت وادی را برای سالک ترسیم می‌کند و خاطر نشان می‌شود

که بدون طی مراحل هفت‌گانه رسیدن به مرز تکامل میسر نیست. طی کردن این هفت وادی، همسویی اندیشه عطار با هایدگر را در خصوص «در راه بودن دازاین» تبیین می‌کند:

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگاه است
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

طلب، معرفت، عشق، حیرت، توحید و فقر و فنا منازلی هستند که سالک طی می‌کند تا به تکامل دست یابد:

رشد باید مرد را در راه دور تا نگردد از ره و رفتن نفور
(همان: ۶۷)

با تکیه بر این دیدگاه است که مرغان، سفری را می‌آغازند. سفر سالک عطار در ماهیت خود، بسیار شبیه به اندیشه «در راه بودن دازاین» در تفکر هایدگر است:

عزم ره کردند عزمی بس درست ره سپردن را باستاند چيست
(همان: ۸۹)

ب- عدم توجه به موجود: یکی از نکات مشترک دازاین اصیل در تفکر هایدگر و سالک واقعی در نگاه عطار، مسأله توجه به «وجود» و فراموشی موجود است. عطار خداوند را اصل «وجود» و وجود اصیل می‌شناساند، در حالی که «در اندیشه هایدگر، چستی وجود مطلق به روشنی تحلیل نشده و عمده تفکرات هایدگر حول محور واکاوی دازاین اصیل از غیر اصیل می‌گردد.» (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۶۱) اما درباره «موجود» بین عطار و هایدگر همسانی در اندیشه دیده می‌شود. آنان موجود را مجازی و غیر اصیل می‌دانند. از نظر هر دو، «موجود» غیر اصیل است. عطار در اشعارش بر آن است تا سالک را از غفلت نسبت به «وجود» رهایی بخشد، از این رو مکرر در ابیاتش، سالک را ترغیب به ترک خود می‌کند. از نگاه عطار، رمز اصالت سالک در ترک موجود یا ترک خود است:

دست باید شست از جان مرد وار تا توان گفتن که هستی مردکار
(عطار، ۱۳۷۴: ۴۱)

توجه به «خود» که بخشی از موجود است، از نگاه عطار به پیشیزی نمی‌ارزد:

تا تو در پندار خویشی ای عزیز خواندن و راندن نه ارزد یک پیشیز
چون برون آیی ز پندار وجود بر تو گردد دور پرگار وجود

(همان: ۱۶۲)

مرغانی که در کسوت سالکان، قدم در راه نهاده‌اند تا به درک حقیقت وجود نائل آید، ترک جان کرده و به تعبیری توجه به موجود را به دست فراموشی می‌سپارند:

چون شنودند این سخن مرغان همه آن زمان گفتند ترک جان همه

(همان: ۱۲۸)

عطار شرط تکامل و رسیدن به معنای هستی را نیست شدن و ترک توجه به موجود می‌داند. همان تفکری که معنای هستی را رقم می‌زند:

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس تو ز تو لا شو، وصال این است و بس

(همان: ۱۱)

ج- آگاهی و مرگ: دازاین در تفکر هایدگر یعنی «رو به مرگ» بودن. مرگ پدیده‌ای بیرون از زندگی نیست. امتداد بودن است. اصالت دازاین در گرو مواجهه او با مرگ است. فهم مرگ موجب کشف زیستن اصیل می‌شود. «گرچه واقعیت مرگ موجب نابودی ما می‌شود، اما اندیشه مرگ ما را نجات می‌دهد.» (یانگ، ۱۳۸۴: ۲۵۸) در فلسفه هایدگر، مرگ ختم همه چیز و نابودی هر چیزی است که وجود داشت. (ر.ک: فدایی مهربان، ۱۳۹۱: ۲۱۷) دازاین اصیل با تأیید کردن مرگ، زندگی خود را می‌فهمد. رویارویی دازاین اصیل با مرگ، سبب رفتارها و اعمال اصیل در انسان است. (ر.ک: یانگ، ۱۳۸۴: ۳۰۰) بنابراین از نظر هایدگر، دازاین اصیل کسی است که مرگ آگاه است. عطار نیز در مثنوی منطق‌الطیر به مقوله مرگ توجه بسیار نشان داده است. عطار، تولد دوباره و معنایابی را در گرو مرگ آگاهی می‌داند. مرگ آگاهی از نظر وی زمانی برای سالک شکل می‌گیرد که سالک از خود و خودی گذر کرده باشد. هم از نظر هایدگر و هم از نظر عطار، فهم مقوله مهیب مرگ و مواجهه وجودی با آن موجب مرگ آگاهی و چشیدن زندگی اصیل خواهد شد. او در اشعار متعدد به رویارویی با مرگ «آری» می‌گوید:

گرچه این قصر است خرم چون بهشت مرگ بر چشم تو خواهد کرد زشت

(عطار، ۱۳۷۴: ۱۲۱)

این نشانه یک دازاین اصیل است. دازاینی که مرگ آگاهی دارد و در ضمن، مرگ را عامل ناپایداری جهان و گذرا بودن هستی آدمی می‌داند. آگاه است که مرگ، محدودیت آفرین است.

(ر.ک: نقیب زاده، ۱۳۹۹: ۲۱۲) عطار به روشنی به این آگاهی دست یافته و محدودیت آدمی در هستی را در اشعارش مطرح می‌کند:

هیچ باقی نیست، هست اینجای زیست لیک باقی نیست، این را حیل چست
از سرای و قصر خود چندین مناز رخس کبر و سرکشی چندین متاز
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۲۱)

دعوت عطار به آگاهی، دعوتی از جنس مرگ آگاهی است. او خوب می‌داند که یک سالک بدون درک واقعیت مرگ، هرگز نمی‌تواند به دنبال جستجوی وجود و خلق معنا برای زندگی خود باشد:

گر تو ای دل طالبی در راه رو می نگر از پیش و پس آگاه رو
(همان: ۹)

تنها در سایه معنا و شناخت است که جاودانگی به سراغ آدمی می‌آید:
چون خرد سوی معانیت آورد خضر آب زندگانی آورد
(همان: ۳۷)

د-منحصر به فرد بودن: هایدگر باور دارد که هر دازاین اصیلی، منحصر به فرد است. (ر.ک: کالینز، ۱۳۸۴: ۶۶) او هرگز تسلیم روزمرگی‌ها و قوانین از پیش تعریف شده نمی‌شود. از دیدگاه هایدگر، تلاش آدمی برای دست یافتن به ماهیت رو به رشد خود از راه انتخاب‌های او ممکن می‌شود. (ر.ک: گوتک، ۱۳۹۰: ۱۸۷)

داستان شیخ صنعان در منطق‌الطیر، نمونه بسیار برجسته از این خصوصیت دازاین است. شیخ در این داستان، تسلیم قواعد از پیش تعیین شده نیست. رفتار و کنش‌های او منحصر به فرد است. دست به انتخاب می‌زند و در این انتخاب، مصالح جامعه و افکار عمومی را در نظر نمی‌گیرد. او بر سر چند راهی قرار دارد، می‌اندیشد و دست به انتخاب می‌زند؛ او به توصیه دختر ترسا، زنا می‌بندد (ص: ۷۷)، رفتاری که از سوی جامعه مورد تأیید نیست. پیش بت سجده می‌کند، خمر می‌نوشد و دیده از ایمان می‌دوزد (ص: ۷۵). مست می‌شود (ص: ۷۲) و تسبیح از دست می‌افکند (ص: ۷۲). همه این رفتارها، قدرت آگاهی، معناجویی و منحصر به فرد بودن شیخ را آشکار می‌کند. این همان انتظاری است که هایدگر از دازاین اصیل دارد. شیخ بدون توجه به معیارهای بیرونی، ارزش می‌آفریند:

گفت من بس فارغم از نام و ننگ شیشه سالوس بشکستم به سنگ
(عطار، ۱۳۷۴: ۷۲)

پشت پا زدن به دنیا (ص: ۱۸۱)، وفاداری در راه و برخورداری از همت عالی (ص: ۱۴۵) از ویژگی‌های شیخ صنعان در منطق الطیر است که خصوصیات دیگری از دازاین اصیل یا سالک واقعی را در اندیشه عطار نمایان می‌سازد.

شیوه‌های درک حقیقت وجود در منطق الطیر

هایدگر در ادامه به جستجوی شیوه راهیابی به معنای «وجود» می‌پردازد و در این مرحله به سرچشمه‌های اندیشه عرفانی نزدیک می‌شود. در واقع شارحان هایدگر، فلسفه‌ورزی‌های هایدگر را به دو بخش هایدگر متقدم و هایدگر متأخر تقسیم کرده‌اند. هایدگر متأخر با طرح اندیشه رابطه پیشامفهومی و غیراکتسابی بین انسان و جهان به بنیادهای اندیشه عرفانی نزدیک شده است. «هایدگر بر این باور است که علم و تکنولوژی، ارتباط انسان و جهان را در چارچوبی مفهومی و اکتسابی منحصر کرده است. این در حالی است که هایدگر از نوع دیگری از مواجهه انسان با جهان که رازورانه و شهودی و وجودی و پیشامفهومی و غیراکتسابی است، سخن می‌گوید.» (مصلح، ۱۳۸۲: ۲۸۹) این مواجهه رازورانه با هستی، همسویی بسیار با آموزه-های عرفانی عطار دارد. عطار نیز بعد از طی مراحل مذکور در منطق الطیر، راه دست یابی به معرفت وجود را در تجارب عرفانی نشان می‌دهد. و نهایی‌ترین تجربه، تجربه فناست؛ در تجربه فنا، سالک به فهم و شناختی وجودی و شهودی با هستی دست یازیده است. در بیت زیر به روشنی می‌توان ظاهر و آشکار شدن حقیقت وجود را مشاهده کرد:

من چو دیدم پرتو آن آفتاب من بماندم باز شد آبی به آب
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۴۵)

هنگامی که «سی‌مرغ» به حضرت سیمرغ راه می‌یابد، این سیمرغ است که عیان می‌شود و خود را نشان می‌دهد. «سی‌مرغ» نمی‌تواند او را اثبات کنند، بلکه این سیمرغ است که خود را آشکار می‌کند و آنان به شهود وجود راه می‌یابند:

چون نگه کردند آن سی‌مرغ زود بی شک آن سی‌مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ «سی‌مرغ» مدام
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۴۵)

در نگاه عطار، راهی به جز شهود، برای درک حقیقت وجود ندارد. در واقع شهود از نظر عطار یعنی محو موجود و دیدن وجود مطلق و یگانه. این تعریف از شهود تا حدودی با تعریف هایدگر از شهود همسانی دارد. هر دو شهود را ارتباطی وجودی که یگانگی هستی را پدیدار می‌کند، عنوان می‌کنند، اما عطار به روشنی حاصل شهود را درک وجود مطلق یا خداوند نشان می‌دهد در حالی که «هایدگر تنها از وجود نام می‌برد و اینکه این وجود چیست را دقیقاً واشکافی نمی‌کند.» (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۱۳) سفر عارفانه عطار و مراحل هفتگانه‌اش، سالک را به مقام شهود رهنمون می‌شوند:

خویش را در بحر عرفان غرق کن ورنه باری خاک ره بر فرق کن
(همان: ۱۹۵)

چنین سالکی به آرامش راه پیدا می‌کند، چون آنچه می‌جست، وجودی بود که او خود بخشی از آن بود. در واقع قطره‌ای از دریا بوده که در آن حل شده و حقیقتش را نه با ابزار خرد، بلکه با قوه دل، مشاهده کرده است:

هر که در دریای کل گم بوده شد دایماً گم بوده آسوده شد
(همان: ۲۲۰)

عطار در بیت زیر دوباره به سالک به عنوان بخشی از وجود اشاره کرده و شهود را گم شدن در حقیقتی می‌داند که تنها از طریق تجربه عرفانی به دست آمدنی است:

محو گشتم گم شدم در بحر راز می‌نیایم این زمان آن قطره راز
(همان: ۲۲۹)

نتیجه‌گیری

از بررسی تطبیقی آرای هایدگر و عطار در منطق الطیر می‌توان به این مهم دست یافت که اندیشه‌های عطار در سه حوزه معناشناختی و مفهوم‌شناختی، با افکار هایدگر همسویی و همخوانی دارد؛

الف. هر دو بیشتر از آنکه به دنبال کشف و درک «موجود» باشند به دنبال شناخت «وجود» هستند.

ب. هر دو اندیشمند، به موضوع دازاین اصیل و غیراصیل می‌پردازند.

ج. دغدغه وجودشناختی و همچنین مراحل رسیدن و فهم معنای «وجود» برای هردو اندیشمند اهمیت زیادی دارد.

د. دازاین مورد نظر هایدگر با انسان کامل مورد نظر عطار همخوانی دارد. این دو تکامل را درگرو صیوروت و شدن‌های پی‌درپی می‌دانند. آنها تغییر ماهیت را در مسیر بودن و «وجود» می‌بینند و تلاش می‌کنند تا با بهره‌گیری از امکان‌های وجودی، چیستی خود را رقم بزنند. هدهد با بسیج جمعی مرغان، تلاش می‌کند تا به درکی متقن از حقیقت «وجود» دست یابد. او این مرغان را به طور نمادین آماده سفری تجربی می‌کند که مقصدش رسیدن به خود سیم‌رخ یا همان حقیقت «وجود» براساس تجربه و مشاهده مستقیم است. او مانند هایدگر، با استفاده از «مشاهده» و همچنین «یقین» حاصل از آن، به دنبال درک «وجود» است و در ابیات متعدد، تأکید می‌کند که فهم معنای زندگی در گرو شناخت معنای «وجود» است.

می‌توان گفت که دزاینی که در اندیشه هایدگر، توانایی حرکت به سوی درک «وجود» را دارد، همان عارف سالکی است که در منطق‌الطیر و در کسوت «سی‌مرغ»، رو به سوی درک حقیقت دارد. عطار نیز مانند هایدگر بین دزاین اصیل و ناصیل تمایز قائل است. او نیز ویژگی‌هایی اعم از توجه به «وجود»، غفلت از «موجود»، در راه بودن، منحصر به فرد بودن و مرگ آگاهی را از خصلت‌های مهم سالک می‌داند. در صورت عدم برخورداری از این ویژگی‌ها، ما با دزاین یا سالک ناصیلی روبه‌رو خواهیم بود که در روزمرگی‌ها غرق شده و زندگی بی‌هدف و لاجرم بی‌معنایی را تجربه خواهد کرد. یکی از مهم‌ترین شباهت‌های اندیشه هایدگر با دیدگاه عطار، چگونگی رسیدن به معنای «وجود» است. هایدگر، درک شهودی را برای این منظور پیشنهاد می‌کند؛ همان شیوه‌ای که عطار در منطق‌الطیر بدان تأکید می‌ورزد و در پایان این مشاهده تجربی و شهود عرفانی است که «سی‌مرغ» را به درک حقیقت وجود نائل می‌کند. قابل ذکر است که دو تفاوت نیز در اندیشه‌های هایدگر و آموزه‌های عطار نیز دیده می‌شود؛

الف. برای هایدگر، مرگ پایان امکانات و سیر تکامل و رشد معناشناختی دزاین است. این در حالی است که عطار، مرگ را پایان سیر تکاملی نمی‌داند، بلکه مرگ را نوعی آغاز و بداعت معناشناختی می‌بیند که جاودانگی و اصالتی زیست‌شناسانه را بر سالک تکلیف می‌کند.

ب. موضع هایدگر در برابر مفهوم خداوند، موضعی غیرشفاف و مبهم است. هایدگر صرفاً از وجود مطلق نام برده و چیستی این وجود مطلق را به روشنی شرح نداده است. حال آنکه در

آموزه‌های عطار، وجود مطلق همان خداوندی است که منبع و مصدر حیات مکرر و آفرینش ازلی و ابدی است.

منابع کتاب‌ها

- احمدی، بابک. (۱۳۸۴). *هایدگر و پرسش بنیادین*، تهران: نشر مرکز.
- پروتی، جیمز، ال. (۱۳۷۳). *الوهیت و هایدگر*، ترجمه محمدرضا جوزی، تهران: نشر حکمت.
- تاج الدینی، علی. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها و اشاره‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: نشر سروش.
- دیویس، تونی. (۱۳۹۴). *اومانیزم*، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. (۱۳۷۴). *منطق الطیر*، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فدایی مهربان، مهدی. (۱۳۹۱). *ایستادن در آن سوی مرگ*، تهران: نشر نی.
- کالینز، جف. (۱۳۸۴). *هایدگر، ترجمه صالح نجفی*، تهران: نشر شیرازه.
- گنجی، محمدحسین. (۱۳۹۲). *کلیات فلسفه*، تهران: نشر سمت.
- گوتک، جرالد. (۱۳۹۰). *مکاتب فلسفی و آرای تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، تهران: نشر سمت.
- مک کواری، جان. (۱۳۷۶). *مارتین هایدگر*، ترجمه محمد حسین حنایی کاشانی، تهران: نشر گروس.
- مگی، براین. (۱۳۷۴). *مردان اندیشه پدیدآورندگان فلسفه امروز*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- نقیب‌زاده، عبدالحسین. (۱۳۹۹). *درآمدی بر فلسفه*، تهران: نشر طهوری.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۸۷). *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: نشر ققنوس.
- یانگ، جولیان. (۱۳۹۰). *مرگ، خدا و معنای زندگی*، ترجمه م. آرا، مجموعه مقالات، تهران: نشر نگاه معاصر.

مقالات

- اکبریان، رضا، و زمانی‌ها، حسین. (۱۳۹۰). امکان وجودشناسی؛ بررسی تطبیقی آرای ملاصدرا و هایدگر. *تاریخ فلسفه*، ۱ (۴)، ۱۳۹-۱۶۱.

- بختیاری، فاطمه. (۱۳۹۴). تأثیر مفهوم وجود ثابت پارمنیدس و سیلان هراکلیتوس در وجودشناسی افلاطون. پژوهش‌های هستی‌شناختی، ۴(۷)، ۱۰۵-۱۲. doi:10.1001.1.2345376. 1.1394.4.7.6.6
- پاکدل، مسعود. (۱۳۹۲). وحدت وجود و بازتاب آن در منطق الطیر. عرفان/سلامی، ۹(۳۵)، ۲۱۳-۲۳۵.
- خان‌محمدی، محمدحسین، عبیدی‌نیا، محمدمیر، و سلیمان، فهری اوامر. (۱۳۹۴). وجودشناسی در اندیشه عطار. زبان و ادب فارسی، ۷(۲۴)، ۹۱-۱۱۶.
- شعاعی، مالک، حسینی‌نیا، سیدمحمدرضا، و پاکزاد، مهری. (۱۳۹۷). مراتب سلوک از منظر عطار و شبستری با تکیه بر منطق الطیر و گلشن راز شبستری. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۲(۱۵)، ۱۶۹-۲۰۵.
- عسگری یزدی، علی، و میرزایی، مسعود. (۱۳۹۷). مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در هایدگر. فلسفه دین، ۱۵(۱)، ۲۵-۴۹. doi: 10.22059/jpht.2018.242285.1005509
- فروغی، شهرام، خالدیان، محمدعلی، و عباسپور اسفدن، حسنعلی. (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی وادی توحید از دید مولانا و عطار. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۱۴(۵۴). Doi:10.30495/dk.2022.1954461.2454.341-319
- گشتاسبی، مهرانگیس، و جمشیدی، لیلا. (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی مؤلفه‌های هستی‌شناسی در شعر حلاج و عطار. مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۵(۵۷)، ۳۰۹-۳۳۴. Doi:10.30495/clq.2021.681925
- مصلح، علی اصغر. (۱۳۸۲). نحوه پرسش انسان معاصر از خویش. دانشکده ادبیات و زبان-های خارجی تبریز، ۴۶(۱۸۶)، ۱۳۹-۱۵۰.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۷۳). پرسش از تکنولوژی، ترجمه شاپور اعتماد، ارغنون، ۱(۱)، ۱-۳۰.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۷۹). عصر تصویر جهان، ترجمه حمید طالب‌زاده، فلسفه، ۱(۱)، ۱۳۹-۱۵۶.

منابع انگلیسی

- Hidegger, martin. (1926). *Being and Time*, Trans. John Macquarrie and Edward Robinson.
- Hidegger, martin. (1998). *The questions of language in Heidegger history of being*, by R. Bernasconi, Humanities N. V.
- Richardson, William J. (1962). Heidegger and the Problem of Thought. *Revue Philosophies de Louvain (Troisième série) tome, 60(65)*, 58-78.

References

Books

- Ahmadi, Babak. (2005). *Heidegger and Fundamental Questions*, Tehran: markez. [In Persian]
- Attar Neishabouri, Sheikh Farid al-Din. (1995). *Logic of Al-Tir*, by Seyyed Sadegh Goharin, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Collins, Jeff. (2005). *Heidegger*, Trans. Saleh Najafi, Tehran: Shirazeh Publishing.[In Persian]
- Davis, Tony. (2014). *Humanism*, Trans. Abbas Mokhbar, Tehran: publishing center. [In Persian]
- Fadaei Mehraban, Abbas. (2012). *standing on the other side of death*, Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Ganji, Mohammad Hossein. (2012). *Kliayat philosophia*, Tehran: Samit Publishing House. [In Persian]
- Gutek Gerald. (2013). *Philosophical Schools and Educational Opinions*, Tazjmeh Mohammad Jafar Pak Sarasht, Tehran: Samit Publishing House. [In Persian]
- Heidegger, Martin. (2008). *Being and Time*, Trans. Siavash Jamadi, Tehran: Nash Ghoqnos. [In Persian]
- Macquarie, John. (1997). *Martin Heidegger*, Trans. Mohammad Hossein Hanai Kashani, Tehran: Gross Publishing. [In Persian]
- Maggie Bryn. (1995). *Men of Thought, Creators of Today's Philosophy*, Trans. Ezatollah Fouladvand, Tehran: New Design. [In Persian]
- Naqibzadeh, Abdul Hossein. (2019). *an introduction to philosophy*, Tehran: Tahori Publishing. [In Persian]
- Perotti, James, L. (1994). *Divinity and Heidegger*, Trans. Mohammad Reza Jozi, Tehran: Hekmat. [In Persian]
- Taj al-Dini, Ali. (2008). *Culture of Symbols and Gestures in Maulana's Thought*, Tehran: Soroush Publishing. [In Persian]
- Young, Julian. (2010). *Death, God and the meaning of life*, Trans. M. Aradeh, a collection of essays, Tehran: Negah Masahez publishing house. [In Persian]

Articles

- Akbarian, R., & Zamaniha, H. (2011). The Possibility of Ontology; A Comparative Study of the Views of Mulla Sadra and Heidegger. *History of Philosophy*, 1(4), 139-161. [In Persian]
- Asgari Yazdi, A., & Mirzaei, M. (2018). Death Thought and the Meaning of Life in Heidegger. *Philosophy of Religion*, 15(1), 25-49. doi: 10.22059/jpht.2018.242285.1005509. [In Persian]
- Bakhtiari, F. (2015). The influence of Parmenides' concept of fixed existence and Heraclitus's flow in Plato's ontology. *Ontological Research*, 4(7), 105-12. dor:20.10 01.1.23453761.1394.4.7.6.6. [In Persian]
- Foroughi, Sh., Khaledian, M. A., & Abbaspour Esfadan, H. A. (2022). A comparative study of the Valley of Monotheism from the perspective of Rumi and Attar. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 14(54). 319-341. Doi:10.30495/dk.2022.1954461.2454. [In Persian]

Gashtasbi, M., & Jamshidi, L. (2021). A comparative study of ontological components in the poetry of Hallaj and Attar. *Comparative Literature Studies*, 15(57), 309-334. Doi:10.30495/clq.2021.681925. [In Persian]

Heidegger, M. (1994). The Question of Technology, Trans. Shapour Etemad, *Arghanun*, 1(1), 1-30. [In Persian]

Heidegger, M. (1999). The Age of the World Image, Trans. Hamid Talebzadeh, *Philosophy*, 1(1), 139-156. [In Persian]

Khan-Mohammadi, M. H., Obediniya, M. A., & Suleiman, F.O. (2015). Ontology in Attar's Thought. *Persian Language and Literature*, 7(24), 91-116. [In Persian]

Masleh, A.A. (2003). The way in which contemporary man questions himself. *Tabriz Faculty of Literature and Foreign Languages*, 46(186), 139-150. [In Persian]

Pakdel, M. (2013). Unity of Existence and Its Reflection in the Mantiq al-Tayr. *Islamic Mysticism*, 9(35), 213-235. [In Persian]

Shoa'i, M., Hosseini-Niya, S.M.R., & Pakzad, M. (2018). Stages of Behaviour from the Perspective of Attar and Shabestari, Relying on Mantiq-ul-Tayr and Gulshan Raz Shabestari. *Mystical and Mythological Literature*, 12(15), 169-205. [In Persian]

The meaning of existence from Attar's perspective in Al-Tayr's logic, based on Martin Heidegger's perspective.

Naimeh Mohebi¹, Dr. Mohammad Khosravi Shakib², Dr. Ali Heydari³

۱۱۸

Abstract

Heidegger is one of the philosophers of the modern western world who has based his thoughts on what is the meaning of existence? From his point of view, philosophy, due to its attention to "being" and neglecting the meaning of "existence", and the modern world by subduing "being" for man, have stolen the meaning from man's hand. Heidegger considers the solution to forget metaphysical philosophy and criticism of modern science, and the search for the truth of "existence" is the only way to create meaning for existence. In his works, Attar is concerned with "existence". Like the original "Dasein" in Heidegger's thought, the seeker tries to achieve the meaning of existence. This article intends to search for the meaning of existence in Attar's poem according to Martin Heidegger's theory in the analytical-descriptive way. Find the meaning of existence. Not paying attention to "existence", emphasis on understanding the meaning of "existence", uniqueness, being on the way, and the death of consciousness is the most important characteristic of the seeker in the logic of Altair Attar, which is aligned with the characteristics of original Dasein in Heidegger's thought. Attar, like Heidegger, believes that intuition through mystical experiences is the only way to reach the meaning of existence. In this narrative, as an old man, Hodhod is reminded of the obstacles to reaching the truth of existence. The arrival of thirty chickens symbolically to the presence of Simorgh is a sign of the way to understand the truth. The seeker has the ability to search for the truth of existence due to his level and facing death. In order to get rid of the fear and anxiety of annihilation, he must choose original actions to understand the meaning of "existence".

KeyWords: Attar, Martin Heidegger, existence, intuition, dasein.

¹ PhD Student in Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran. naimehmohebbi8@gmail.com

² Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran. (Corresponding Author) khosravi.m@lu.ac.ir

³ Professor, Department of Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran. heydari.a@lu.ac.ir

